# وحدت امت اسلامي موانع دروني و چالشهاي بيروني

وحدت امت اسلامي موانع دروني و چالشهاي بيروني

دكتر عبدالعزيزبن عثمان التويجري

مديركل سازمان اسلامي تربيت، علوم و فرهنگ - مغرب

بنام خداوند بخشنده مهربان

"آيسيسكو"

پيش درآمد:

سخن از وحدت امت اسلامي، سخن كهنه و نو به نوي است كه از دورة بيداري، هزاران تن از علما و پژوهشگران درباره آن مطلب نوشته و سخنراني كرده و شعار و هدف مصلحان و پيشگامان نهضت اسلامي بوده است.

وقتي امروز و در پرتو اوضاع و احوال دردناكي كه در جهان اسلام از سر ميگذراند و چالشهاي سترگي كه

با آنها روبروست، سخن از وحدت را تکرار میکنیم، حرف تازهاي نزدهايم تاريخ تکرار ميشود و هدفگيري دين و تمدن و انسان جهان اسلام آماج پياپي ديگران قرار ميگيرد و اشکال نو و نمودهاي جديدي بخود ميگيرد. آنچه توجه ما را در اينجا جلب ميکند انگشت گذاردن بر اهميّت اين وحدت و ضرورت شکل گيري آن حتي به شکل حداقلي در راستاي دور ساختن خطرات و حمايت از خويش و گشودگي به جهان براي بهرهگيري از نوآوريهاي علمي و معرفتي در چارچوبي هماهنگ و با روحي سرشار از همبستگي و وفاقي که تداوم پويايي و تجديد باروريهاي آن است.

مفهوم وحدت :

"وحدت اسلامي" از آن هنگام که خداوند متعال پيامبرخود "حضرت محمدبن عبدا" (عليه و علي آله الصلاة و السلام) را مبعوث گرداند، برقرار است ولي "وحدت امت اسلامي" از وظايف ديني و ضرورتهاي دنيوي و در شمار ـ به تعبير فقهاي ما ـ "واجبات کفايي" است؛ "وحدت اسلامي"، وضعي توفيقي است و خداوند متعال و آفريدگار جهانيان چنين مقرر فرموده که به مصداق آية زير، اين امت چنين باشد: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» (سوره المؤمنونـ52) ( و اين امت شماست، امتي يگانه و من پروردگار شمايم، پس از من پروا کنيد.) و در آية ديگري عين همين آيه با تفاوت در آخرين واژه آن «فاعبدون» (سوره انبياء ـ 92) (پس مرا بپرستيد) آمده است؛ اين وضع با وضع "وحدت امت اسلامي" که مسلمانان خود آنرا شکل ميدهند و دست اندرکاران و عاملان صادق مسلمان براي آن از پاداش الهي برخوردار ميشوند ـ البته با توجه به حقيقت نخستيني که در شمار ويژگيهاي امت اسلام ميباشدـ تفاوت دارد. لذا خردمندانه و منطقي است که در اينجا ميان دو مسئله زير، تفاوت قايل شويم:

1ـ "وحدت اسلامي".

2ـ "وحدت امت اسلامي".

بر اين اساس، وقتي ما به "وحدت امت اسلامي" فراميخوانيم، از اين خاستگاه حرکت ميکنيم که اين امت، "امت واحد" و به بيان ديگر "امت وحدت" است. در اين راستا شايسته توجه است که خداوند متعال ما را نه به اتحاد که به "اعتصام" (آويختن) آنهم نه صرفا آويختن بلکه آويختن به ريسمان محکم الهي، مکلف ساخته و به "عدم پراکندگي" فراخوانده است زيرا پراکندگي ـ که تعبيري شيواتراز "تفرقه" است ـ خروج بر سنت خداوند در ميان مؤمنان پايبند به رسالت جاودان محمدّي است.

ولي چرا در تكليف الهي ما در قرآن مجيد، فعل "متحد شويد" نيامده، به آن دليل است كه "اتحاد" در زندگي ما وجود دارد و برقرار است زيرا مسلمانان امت يگانهاي هستند ولي مقام ربوبي ما را به پايبندي و اعتصام فراخوانده و تعبير "واعتصموا" بكار برده است يعني آويختن در دايره وحدتي كه ويژگي جامعة مسلمان است.

آويختن دلالت معنوي و مادي نيرومندتري نسبت به "اتحاد" دارد زيرا آويختن به ريسمان الهي، تجسم يافتن وحدت اسلامي و بياني از وحدت امت اسلامي است. مراد از ريسمان الهي نيز در اينجا "ديني" است كه خداوند متعال آنرا راهي به خوشبختي و نيكي هر دو جهان قرار داده است. "برادري ايماني و خداييهمان "برادري اسلامي" نيز هست. خداوند متعال ميگويد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » (سوره الحجرات ـ 10) (جز اين نيست كه مؤمنان برادرند پس ميان دو برادرتان را آشتي دهيد و از خداوند پروا كنيد باشد كه بر شما بخشايش آورند.) بنابراين "برادري" شالودة متين آويختن به ريسمان الهي و نيروي محرك وحدت و چيزي است كه "اتحاد" و "اعتصام" را از فروپاشي و متلاشي شدن، باز ميدارد.

آويختن به ريسمان الهي، محتواي اسلامي وحدت اسلامي و آن نداي الهي است كه خداوند متعال، بندگان مؤمن خود را بدان فراخوانده است: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (سوره آل عمران ـ 103) (و همگان به ريسمان خداوند بياويزيد و مپراكنيد و نعمتهاي خداوند را بر خود فرا ياد آوريد كه دشمنان همديگر بوديد و خداوند دلهاي شما را الفت داد و به نعمت او با هم برادر شديد و در لبة پرتگاهي از آتش بوديد كه شما را از آن رهانيد؛ بدينگونه خداوند آيات خود را براي شما روشن ميگويد، باشد كه شما راهياب گرديد.) نداي جاودانهاي است كه در همة زمانها و مكانها، خطاب به مسلمانان، ايراد شده است.

آويختن به ريسمان خداوند، شرط پاسداري از سلامت جامعة مسلمان و همان چيزي است كه قرآن كريم در آيه زير آنرا بيان كرده است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (سوره الانعام ـ 153) ( و ديگر اينكه اين راه راستِ من است، از آن پيروي كنيد و از راههاي ديگر پيروي نكنيد كه شما را از راه او پراكنده ميگرداند، اين است آنچه شما را بدان سفارش كرده است،

باشد كه پرهيزگاري ورزيد.)

ريسمان الهي كه خداوند متعال آويختن و چنگ انداختن به آنرا به ما توصيه كرده بر خلاف راههايي كه به گمراهي ميانجامد، راه خداوند است؛ راه راست و درستي است كه خداوند متعال ما را فرمان به پيروي از آن نموده است؛ در اينجاست كه معناي "آويختن"، "راه راست" و "راه خدا" با معناي "ريسمان الهي" در آية يكصدوسوم سورة آل عمران، هماهنگي پيدا ميكنند؛ اين هماهنگي، داراي دلالتهاي ژرفي است كه كساني كه بهرهاي از دانش دارند آنرا درك ميكنند بدين معنا كه وحدت امت اسلامي كه همانا مدلول عملي و محصول عيني آويختن به ريسمان الهي است، حتما بايد راه مستقيم و راستي باشد كه به "راه خدا" انجامد تا تحقق فرمان جاودان الهي در آية: «وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (سوره الانفال ـ46) ( و از خداوند و پيامبرش فرمانبرداري كنيد و درهم نيفتيد كه سست شويد و شكوهتان از ميان برود ...) باشد. بنابراين درگيري و نزاع با يكديگر و به تعبير قرآني "تنازع" ـ كه معناي نزاع فراوان ميدهد ـ منجر به ناكامي و از ميان رفتن شكوه و آبروي جماعت مؤمنان ميگردد. گويي قرآن مجيد، مسلمانان درگير با يكديگر را به كشتياي در ميان دريا تشبيه كرده كه امواج خروشان و متلاطم بر آن نواخته ميشود و آنرا به هر سوي ميكشاند و ساحل امنيت و سلامت را ـ كه راه درست و راست است ـ گم ميكند و تبديل به تخته پارههاي شكسته و پراكندهاي ميگردد؛ سرنوشت گروههايي كه در نزاع با يكديگرند و از راه راست فاصله گرفتهاند نيز همين است.

با تأمل و تدبر در آيات الهي، به مفهوم عميقي ميرسيم كه مسايل بسياري در پيوند با وحدت را برايمان تفسير و توجيه ميكند. خداوند متعال در قرآن كريم ميگويد: «وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» (سوره هودـ 118) (و اگر پروردگارت ميخواست مردم را امتي يگانه ميكرد و آنان همواره اختلاف ميورزند) و نيز ميگويد: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُواْ وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (سوره يونس ـ19) (و مردم، جز امتي يگانه نبودند كه اختلاف ورزيدند و اگر از پروردگارت پيشي نگرفته بود، ميان آنها در آنچه اختلاف داشتند، داوري ميشد.)

خداوند با بيان قاطع خود خطاب به مؤمنان، به سردرگمي ما پايان ميبخشد: «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلكِن يُضِلُّ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (سوره النحل ـ93) (و اگر خداوند ميخواست شما را امتي يگانه ميكرد، اما هر كه را بخواهد بيراه وامينهد و هركه را بخواهد، راهنمايي ميكند و بيگمان از آنچه انجام

ميدادهايد، از شما خواهند پرسيد.) و در آية ديگري ميگويد: «وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَآ آتَاكُم فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَاتِ» (سوره مائده ـ 48) (... و اگر خداوند ميخواست شما را امتي يگانه ميگردانيد ولي خواست تا شما را در آنچهتان داده است، بيازمايد؛ پس در كارهاي خير بر يكديگر پيشي گيريد...) شايسته است با تأمل دقيق و عميق، به معناي اين آيه توجه كنيم. منظور آن نيست كه امت اسلامي امت واحدي نيست بلكه آيه بيشتر به بيان عدم برابري مؤمن و غير مؤمن، گرايش دارد زيرا برابري در اينجا در تضاد با عدل الهي است و بدان معناست كه امت واحد، امت مسلمان و مؤمني كه راه راست و درست را ميپيمايد و راه خداي را برگزيده و از پيامبر گرامياش (صلي ا عليه و آله وسلم) الگو گرفته است.

"طبري" در تفسير خود از آية: « وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً » (سوره مائده ـ 48) ميگويد: «اگر خداي شما ميخواست، شريعتهاي شما را يكي ميساخت و براي هر امتي، شريعت و آييني متفاوت با شريعت و آيين ديگران درنظر نميگرفت؛ شما امت واحدي بوديد كه شريعت و آيين شما تفاوتي با هم نداشت ولي خداوند متعال اينرا ميداند و به همين دليل شريعت شما را متفاوت ساخت تا شما را بيازمايد و فرمانبردار را از نافرمان و سركش و پذيراي فرمانهاي الهي وارد شده در قرآني كه بر پيامبرش (صلي ا عليه و آله وسلم) فرود آورده را از مخالفان آنها بشناسد.»

ولي "ابن كثير" در تفسير آية :«لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (سوره مائده ـ 48) (... ما به هريك شريعت و راهي دادهايم...) ميگويد: «مخاطب اين آيه، اين امت است و به معناي آنست كه اي امت! براي همه شما قرآن را به عنوان شريعت و راه در نظر گرفتيم يعني كه قرآن براي همه شماست تا به آن اقتدا كنيد؛ قرآن راه و آيين و شيوة روشن و آشكاري است.»

ولي آية « وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (سوره مائده ـ 48)، دلالت بر آن دارد كه خطاب الهي، متوجه جماعت مسلمان و نه همة مردم با اديان و شريعتهاي گوناگون است. اگر اين برداشت درست باشد ـ كه به نظر ما درست است ـ تفاوت در اين راستا، ميان مسلمانان فرمانبردار و مسلمانان نافرمانبردار و سركش است و در هرحال آيه كريمة ياد شده، مسلمانان را مورد خطاب قرار ميدهد و ضمير "لجعلكم" دقيقا به ايشان يعني مسلمانان بازميگردد. آيا با چنين تفسير و تأويلي بايد نتيجه گرفت كه "وحدت امت اسلامي" به مفهوم امروزي وحدت، نيازمند بازنگري و تحقيق و تأمل است؟

تأثيرهاي غربي بر مفهوم وحدت :

پيدايش جريانهاي سياسي و فكري در اروپا طي قرن نوزدهم، تأثيرها و انعكاسهايي بر انديشه سياسي و فرهنگ عربي ـ اسلامي در تمامي كشورهاي جهان اسلام و بويژه در "استانبول" پايتخت خلافت عثماني و در "مصر" و سرزمين شام يعني جايي كه حركت بيداري، شكوفا شده بود بجاي گذاشت و در مردم اثر گذاشته و فرهنگ جديد و سرشار از انديشههاي از غرب آمده را گسترش داد. در آن دورة آغازين، احساس وحدت سياسي ـ البته اگر بتوان گفت اين بار به صورت معكوس ـ مجددا مطرح شده بود. بدين معنا كه وحدت در صحنه واقعي و روزمره، وجود داشت ولي هدف انديشه سياسي متأثر از انديشههاي غربي، متلاشي كردن دولت خلافت عثماني براي برقراري وحدت ميان باصطلاح به "ولايات عربي" تابع خلافت عثماني با تأسيس كيانهاي عربي مستقل و جداي از كيان بزرگ اسلامي بود. اين انديشه، در جهت معكوس حركت ميكرد و بيانگر آرزوهاي ملل اسلامي خواهان اصلاح و تغيير و اعتباردهي به عنصر عربي ـ بيآنكه به بهاي گسست و آسيب به وحدت اسلامي موجود و داراي همة عناصر نژادي كه اسلام آنها را وحدت بخشيده بود تمام شود ـ نبود. اين مفهوم از وحدت، در مخالفت كامل با معناي اصيل آن تحت تأثير انديشه بيگانه بود زيرا ميان گرايش و ميل به اصلاح اوضاع و اميد به برقراري اصل برابري ميان همة عناصر امتي كه از نژادهاي گوناگون شكل گرفته بود از يك سو و پاره پاره كردن پيوندهاي دولت اسلامي در بردارندة همة جهان اسلام از سوي ديگر، فاصله زمين تا آسمان است.

از آنجا كه انديشههاي سياسي غرب به ميان محافل سياسي فكري در دولت خلافت عثماني راه يافته بود و به عنصر مؤثر و نافذي در زندگي فكري تبديل شده بود، اين مفهوم و برداشت از وحدت اسلامي به انديشة عربي اسلامي نيز راه يافت و با آغاز قرن بيستم ميلادي و آنگاه كه انديشههاي كمونيستي شروع به انتقال به جهان عربي ـ اسلامي كرد، گسترة اين تأثير، گسترش بيشتري پيدا كرد؛ اين وضع بويژه پس از انقلاب سوسياليستي اكتبر در سال 1917م. در روسيه تزاري و پيدايش اولين دولت كمونيستي ـ يعني "اتحاد جماهير شوروي سوسياليستي" كه بعدها تأثير نيرومندي در آشفته ساختن انديشه سياسي در جهان عربي ـ اسلامي و سوق آن به سوي گذرگاههايي بيگانه با واقعيت ـ كه در آنها مفاهيم درهم ميآميزند و بار معاني واژهها دگرگون ميشود و زندگي سياسي و عقلي را دچار تشويش ميكنند و حاصل همة اينها گسترش مفهومي خيالپردازانه از وحدت و برگرفته از نظريههاي سوسياليستي و ماركسيستي متعدد و بيگانه با طبيعت جوامع بشري است ـ بجاي گذارد؛ انحراف در مفهوم وحدتي كه هرج و مرج در زندگي سياسي را در پي داشت و به پراكندگي عقل عربي ـ اسلامي انجاميد نيز به همين دليل بود.[1]

مفهوم وحدتي كه بويژه جوامع عربي را طي نيمة نخست قرن بيستم فرا گرفت، برپايههاي نادرستي استوار شده و فاقد منطق و همبستگي و هم پيوندي بود بگونهاي كه به وحدت معنايي اجباري، تحميلي و با مدلول سلطه جويانه بخشيده بود؛ با چنين معنايي، نوعي استبداد سياسي برخاسته از فشارهاي فكري ـ كه گاه

به مرز تروريسم فكري نيز ميرسد ـ به دهن ميرسد. وچه جنايات و جرايمي كه به نام اين مفهوم انحرافي از وحدت، در حق خلقها به تحقق نپيوست و چه بسيار شكستهايي كه كشورهاي عربي به نام اين وحدتي كه فاقد عناصر سالم و اصيل وحدت بود، متحمل نشدند.

اين مفهوم مه آلود از وحدت، بر اثر سلطة انديشه سوسياليستي بر عقل عربي در دورة دشواري از تاريخ اين امت در نيمة نخست قرن بيستم ميلادي، به افراط گرايي و "غلوّ" فكري انجاميد. لذا ميبينيم كه در تجربههاي ناموفق وحدت گرايانهاي كه به تباهي منابع و امكانات و نيروها انجاميد، وحدت با سوسياليسم قرين شد ولي نه وحدتي تحقق يافت و نه عدالت اجتماعياي [سوسياليسمي] حاكم شد و نه وضع و حال خلقها بهبود پيدا كرد؛ اينها همه بدنبال تأثير انديشههاي خيالپردازانهاي بود كه همة منطقه را درنورديد و علت اصلي تعطيلي رشد و توسعه و از دست رفتن زمين و تباهي وجدانها، گرديد.

پيوند ميان وحدت و سوسياليسم، سرفصل تنگ نظري در تحليل و كم دانشي نسبت به حقايق زندگي و ضعف آگاهي از چند و چون و طبيعت امت عربي ـ اسلامي بود و به از دست رفتن فرصتهاي توسعه و به باد رفتن نيروها و تشنج در زندگي سياسي انجاميد. برخلاف اين روند، تجربيات موفق و واقعا پيشتاز وحدت گرايانه، تجربياتي بود كه پيوندي با انديشههاي بيگانه با جامعه و متناقض با قوانين تاريخ و منطق زمانه، نداشت.[2]

از وحدت تا "اعتصام" :

هرگاه يادي از وحدت شد و فراخوان به وحدت امت اسلامي بالا گرفت، آيه كريمة ذيل نيز مطرح گرديد: «و اعتصموا بحبل ا جميعا و لاتفرقوا» چه در قرآن كريم و در ميان احاديث شريف نبوي، عبارتي جز آنچه در اين آية شريفه آمده، دربارة "وحدت" وارد نشده است. آيا اين بدان معناست كه "وحدت" آنگونه كه در اين زمان فهميده ميشود در اسلام مطرح نبوده و "اعتصام" (به معناي آويختن و چنگ زدن) به عنوان جايگزين آن در نظر گرفته شده است؟

ما در صدد اظهارنظر قطعي در اين مورد نيستيم كافي است دقت و تأمل كنيم و پيش از نتيجهگيري، مسئله را از هر نظر مورد دقت قرار دهيم.

نخستين نكتهاي كه در پرداختن به اين مسئله، شايسته توجه است اينكه مسلمانان در همة زمانها و تا حدود سه دهة آخر قرن نوزدهم ميلادي، با اصطلاح "وحدت" به مفهوم امروزي آن آشنايي نداشتند؛ در ميراث

فقهي اسلام و نوشتههاي انديشمندان مسلماني كه كتابهاي پيشگام در انديشه سياسي اسلام را تأليف و تدوين كردند، "وحدت" به اين مفهوم مطرح نشده است. حتي اصطلاح "تقريب" به مفهوم امروزي آن نيز در منابع عربي ـ اسلامي، شناخته شده نيست و تنها اصطلاح "اعتصام" با همة دلالتهاي ديني، لغوي، سياسي و اجتماعي آن مطرح بوده است.

مفهوم كنوني و معاصر "وحدت" در دورهاي كه در ادبيات تاريخي معاصر آنرا دورة بيداري ناميدهاند، بر سر زبانها افتاد و وارد نوشتههاي سياسي و مطبوعاتي در جهان اسلام گرديد. در ميراث كتبي و شفاهي بجاي مانده از "سيدجمالالدين اسدآبادي" (معروف به افغاني) مثالهايي از آن وجود دارد. همچنانكه ما اين واژه را به معنايي كه امروزه از آن برداشت ميكنيم در نوشتههاي اولين نسلي كه تحت تأثير "سيد جمال الدين" مصلح از جمله: "محمد عبده" و "عبدالرحمن الكواكبي" و "محمد رشيد رضا" و "حسين الجسر"، ميياييم؛ اين امر ما را به اين پرسش ميكشاند: آيا تأكيد بر "وحدت" در ادبيات نسل همزمان با دورة بيداري، تحت تأثير انديشههاي غربي بود؟ و اگر پاسخ مثبت است، اين امر چه ايرادي دارد؟ آيا فلاسفه مسلمان تحت تأثير ميراث يوناني نبودهاند؟ و آيا بنيانگذاران علم كلام، تحت تأثير منطق يوناني قرار نداشتند؟ و نيز آيا نحويهاي عرب نيز متأثر از منطق يوناني نبودهاند؟ اثرپذيري از انديشه بيگانه، بخودي خود و با هر مقياسي ـ تا آنگاه كه اين تأثير به اصول و كليات و مفاهيم عمومي و اساسي نرسيده باشد ـ ايرادي ندارد.

هدف از اين كنكاش تاريخي و بحث و تحليل روشمند در مفهوم وحدت، آن نيست كه نتيجه گيري كنيم "وحدت" در شمار ميراث تمدني ما نيست؛ مسئله عمدهاي كه در اين بحث بر آن انگشت گذارده شده آنست كه دلالتهاي سياسي و فكري "وحدت امت اسلامي" مستند به قاعده و شالودهاي با عنوان "آويختن به ريسمان الهي" (اعتصام بحبل ا) است كه اسلام آنرا مطرح ساخته و به معناي پيوند زدن وحدت امت به دين و فرهنگ و ميراث معنوي و فرهنگي و تمدني آنست؛ بدين ترتيب نتيجه ميگيريم كه "وحدت امت اسلامي" ناگزير بايد مبتني بر شالودة متيني از اصول اسلامي، با گرايش خالص الهي يعني با اهداف و آماجها و مقاصد خالصانهاي باشد تا با گذشت ساليان، تداوم يابد و رسوخ بيشتري پيدا كند.

قاعده اسلامي وحدت با توجه به آية شريفة: «انما المؤمنون اخوة»، "برادري اسلامي" است. از آنجا كه مؤمنان، در دين با هم برادرند ناگزير همگي آويخته به ريسمان الهياند و به اين صفت نيز متحدند، به عبارت دقيقتر آنها بايد متحد باشند تا وحدت امت اسلامي برجستهترين نمود خود را در آنان تجلي بخشد. بنابراين برادري از وحدت و وحدت نيز از برادري است؛ ما همواره بايد اين معادله را آويزة گوش قرار دهيم و كارهاي خود را بر اساس آن سامان بخشيم. بدون برادري، وحدتي وجود ندارد و اگر قاعده و

شالودهاي براي وحدت نباشد برادري، ارزشي نخواهد داشت. و وقتي مفهوم برادري در متن قرآني در پيوند با ايمان قرار ميگيرد، "برادران" همان مؤمنان هستند و ايمان نيز تصديق اركان و اصول و شالودههاي اسلام به زبان و عقل و اندامهاست. بدين ترتيب، پيوند برادري با ايمان، آنرا برادري ايماني ميسازد، برادري كه مبتني بر شالودههاي ثابت و نه منافع مصلحتي يا ضرورتهاي گذراي زندگي است؛ اين نوع برادري، پايه و شالودة وحدت برادرانه ايماني و مفهومي ايماني و فراتر از هر مفهوم وضعي، مصلحتي و دنيوي است.

بدينگونه اين مفهوم وحدت گرايانه خالص و مبرّا از هرگونه هوي و هوسي، با دلالتهاي ديني و لغوي آويختن به ريسمان الهي درهم آميزد تا "وحدت اسلامي" را به حقيقتي ايماني و پيوندي ديني و بند مستحكم و گسست ناپذيري تبديل كند.

بنابراين وحدت، از درون ميتراود و از ايمان سرچشمه ميگيرد و مادام كه ايمان به دلها و مغزها راه يافته، وحدت ميان مؤمنان، استوار و داراي ريشههاي ثابتي است و خود بهترين پيش درآمد "وحدت امت اسلامي" در هر شرايط و اوضاع و احوالي است.

وقتي "وحدت" حالتي ايماني و سرچشمه گرفته از ژرفاي روان آرميدة مؤمن باشد، موانع وحدت اسلامي، انحراف اين روان از راه راست و شائبهها و ناسرههاي درون آنست هنگامي كه اين موانع دروني با چالشهاي خارجي همراه گردد، احساسات برادرانهاي را كه خود انگيزة نيرومند آويختن به ريسمان الهي و برادري مؤمنان و وحدت امت اسلامي است، تضعيف و سست ميكند.

موانع دروني :

حقيقت آنست كه موانع دروني، تأثير بسيار بيشتري نسبت به چالشهاي مربوط به خارج از جهان اسلام در تضعيف امت اسلامي دارد؛ منظور ما از موانع دروني، آندسته از گفتارها، كردارها و اقدامات و مواضعي است كه كلي يا جزيي با اصول ثابت ايمان و شالودهها و كليات شرعي و اهداف و مقاصد اسلامي، در تضاد قرار دارند.

ميتوان موانع دروني را كه مانع از وحدت امت اسلامي ميشوند به شرح زير برشمرد:

ـ بزرگ ساختن اختلافهاي مذهبي و كوبيدن بر طبل نژادپرستي و نعرههاي فرقهاي كه پيامبراكرم (صلي

ا علیه و آله وسلم) آنرا "جاهلیت" خوانده و منجر به گسترش پدیده "تکفیر" اهل قبله و بجان هم افتادن مسلمانان گردیده است.

ـ بهره برداري از اختلافهاي سياسي و بهانه قرار دادن آنها براي برافروختن آتش فتنه و كاشت تخم تفرقه و اختلاف در يك كشور و ميان دو گروه از مؤمنان با مذاهب مختلف يا در سطح كشورهاي جهان اسلام و فتنه انگيزي ميان اين كشورها.

ـ خطرناكي برداشتهاي نادرست از احكام شرع و آموزههاي ديني و كم رنگ شدن تأثير فرهنگ صحيح اسلامي مبتني بر كتاب خدا و سنت پيامبر اكرم (صلي ا عليه و آله وسلم) در برابر فرهنگ درهم آميخته و مشوّشي كه همچون آتشي كه به هيمه افتاده باشد، كل جوامع اسلامي را آماج خود قرار داده است.

ـ چربش منافع تنگ نظرانه بر مصالح عالية امت اسلامي كه برطرف ساختن آن به معناي تقويت كيان اسلامي و تحكيم همبستگي و همياري ميان مسلمان در هرجا و كوشش در راستاي رشد و شكوفايي اقتصاد جهان اسلام

حمايت از توسعة همه جانبه و پايدار.

ـ همنوايي با سياستهاي غربي كه در پي گسست پيوندهاي ميان امت واحد اسلامي و باقي گذاردن آن در حالت ناتواني و ضعف در برابر سلطه جوييها و يكه تازيهاي قدرتهاي سلطهگر و مسلط بر زمام سياستهاي بينالمللي و حركت در اين چارچوب و بدور از گرايشهاي اساسي در كار مشترك اسلامي و اهداف آن مبني بر حفظ استقلال و حاكميت كشورهاي عضو از راه تحكيم همبستگي اسلامي است.

ـ گسترش فساد در ميان كشورهاي اسلامي كه فساد عامي است و انواع گوناگون و سطوح متعددي دارد؛ فساد در مديريت سياسي و اقتصادي و اجتماعي و اخلاقي، فساد در انديشهها و ديدگاهها و تصورات مربوط به اوضاع موجود و مشكلات وخيم و چالشههايي كه در برابر حال و آيندة امت قرار دارد كه فيالجمله فسادهايي است كه از سوي قدرتهاي بيگانهاي كه در پي بازي با سرنوشت ملتها هستند حمايت و تشويق و تأييد هم ميشود.

موانع دروني ديگري نيز در سطح افراد، گروهها و كشورها وجود دارد كه ميتوان از آنها با عنوان "بيماريهاي رواني" يا "عوامل دروني" ناشي از ضعف انگيزههاي ديني از يك سو و قرار گرفتن تحت تأثير

ادعاهاي باطل و ديدگاههاي ناپخته و باورهايي كه هيچ پايه و اساسي در دين واقعي و صحيح ندارند از سوي ديگر، ياد كرد؛ همة اينها "بيماريهاي رواني" است كه نيازمند درمان از طريق رهنمود درست، پند و اندرز نيكو و ارشاد خردمندانهاي است كه اذهان را روشن سازد و وفاهيم را تصحيح كند و شبهات را پاسخ گويد و تهمتها و افتراهايرواج يافته در محافل عمومي و ميان گروههاي فاقد الگوي درست و سمبل زندهاي كه آموزههاي ساده و پاك اسلام و حقايق درخشان و آشكار در آن تجلي يافته باشد را خنثي سازد.

"موانع دروني" كه باعث تضعيف كيان بزرگ اسلامي شده در واقع "بيماريهاي رواني" و نيازمند درمان است و درمان آن نيز در شاخهاي از روانشناسي است كه در محافل علمي آنرا "روانشناسي سياسي" ميخوانند؛ مطالعات تخصصي در اين شاخه علمي، ثابت كرده كه كنشهاي سياسي تا حدود زيادي تحت تأثير بيماريهاي رواني افراد و گروهها قرار دارد و تا هنگامي كه يكي از جنبههاي تحقق "وحدت امت اسلامي"، كنشي سياسي است، مسئله نيازمند درمان علمي و اساسي موانعي است كه برقراري وحدت امت اسلامي را به تأخير ميانداز و آنچه در اين مرحله بدان فرا ميخوانيم نيز همين است به عبارت ديگر ما مصرانه و با پافشاري زياد به شفافيت، صراحت و رك گويي در برخورد با مشكلات برخاسته از انديشههاي انحرافي و كردارهاي فاقد انضباط و احساس مسؤوليت، فراميخوانيم تا بدين ترتيب، علل عيني كه منجر به ضعف امت و تداوم تشتت و پراكندگي و تفرقه آن ميگردد، از ميان برداشته شود.

چالشهاي ديگران :

و چالشهاي خارجي و به عبارت ديگر چالشهاي ديگراني كه همة كوششهاي مربوط به تحكيم و تقويت وحدت امت اسلامي را ناكام ميگذارند، فراوانند و در اينجا، خطرناكترين آنها را از نظر ميگذرانيم :

ـ اشغال سرزمينهاي عربي ـ اسلامي از سوي بيگانگان: در فلسطين، افغانستان، عراق، كشمير و بلنديهاي جولان (سوريه)؛ اگرچه برخيها حضور بيگانه در عراق و افغانستان را اشغالگري نميدانند كه نظر و موضعي متناقض با واقعيتهاي موجود در اين دو كشور است؛ اشغال بيگانه بويژه در مورد سرزمين فلسطين، تأثيرات نيرومندي بر كل اوضاع جهان اسلام دارد و به اختلاف در ديدگاهها و مواضع و سياستها در ازاي شماري از مسايلي كه مستلزم وحدت صف و هماهنگي مواضع و گردآوري كوششها دارد، منجر

ميگردد.

ـ پيوند اقتصاد جهان اسلام با سياستهاي غربي: در اينجا پيوندي كه از آن سخن ميگوييم غير از ادغام

اقتصاد برخي كشورهاي اسلامي در اقتصاد جهاني است زيرا "ادغام" حكايت از آن دارد كه اقتصاد ادغام شده، جزء تفكيكناپذير اقتصاد جهاني است حال آنكه پيوند ياد شده به معناي وابستگي ضعيف به قوي و يا وابستگي طرف قدرتمند از رمق افتاده و محكوم به عدم اعمال حاكميت كامل بر منابع خويش به ضعيفي است كه با بهره برداري از منابع ديگران و بكار گرفتن آنها در بناي تواناييهايي است كه به وي قدرت و نيرومندي و مصونيّت بخشيده است. به عبارت ديگر قدرتي كه طرف قوي از آن برخوردار است برگرفته از منابع و امكانات طرفي است كه اينك به طرف ضعيف تبديل شده است.

ـ توطئه چينيهاي دشمنان صلح و همزيستي خلقها و گفتگوي فرهنگها و تمدنها عليه ملل اسلامي؛ اين دشمنان فراوانند و دشمني و كينه و نفرت به اسلام و توطئه عليه آن و چيرگي نژادپرستي بر آنها و ريختن خون بيگناهان با ارتكاب جنايات ضد بشري در نقاط بسياري از كشورهاي جهان، وجه مشترك و گردآورندة همة آنهاست و پيشاپيش آنها، اسراييل و حاميان و طرفداران و پشتيبانان آن در محافل بينالمللي و آنهايي هستند كه در هر حال در كنار آن ميايستند.

ـ وزش بادهاي سركش "جهاني شدن" كه ميرود تا شالودههاي ديني و عناصر ملي را كه حاكميت و استقلال كشور بر آن استوار شده، از ريشه بركند. بادهاي طوفاني و ستمگرانهاي كه اركان جوامع بشري را ميلرزاند و بر سر راه خود همة بناهاي لرزان و سستي را كه بر پاية متيني بنا نشدهاند، درهم مينوردد.

ـ انحصار دانش و فناوري در دست غرب و دريغ داشتن آنها از ملل رو به توسعهاي كه نيازمند تواناييهاي علمي و شايستگيهاي فناورانه هستند؛ اين چالش بزرگي در برابر جهان اسلام و يكي از عواملي است كه به قهقرايي موقعيت امت اسلامي در ميان مللي كه در عرصه اقتصادي و اجتماعي پيشرفته و به لحاظ علمي و صنعتي، شكوفا هستند، انجاميد. اين امر بر كوششهاي بعمل آمده در سطح جهان اسلام براي كسب تواناييهاي علمي و برخورداري از شرايط خيزش علمي و فناوري، تأثير منفي گذاشته است. اينها همه نيز به پراكندگي كوششهاي امت و عدم تمركز تلاشهاي آن در اين عرصه حياتي، انجاميده است.

ـ كوتاهيهاي حقوق بينالملل نسبت به برقراري نظام سالم و درستي براي عدالت بينالمللي و برآوردن نيازهاي جامعة بين المللي در برقراري امنيت و صلح و حفظ آنها و پايمردي سياست بينالملل بر اساس حق و عدالت و برابري در حقوق و وظايف؛ اين كوتاهيها، ملل رو به رشد را از حق دفاع از حقوق و صيانت از منافع خود و نيز تحقق همبستگي و نزديكي در ميان خود بازداشته و باعث گشته تا در فضاي تفرقه آميزو تقسيم شدهاي بسر برند و ريسمان وحدتي كه آنانرا گردهم آورد، گسيخته گردد. از جملة

اينان، اندسته از خلقهاي امت اسلامي هستند  كه از قرن نوزدهم تا به امروز در مورد آنها سياست: «تفرقه بينداز و حكومت كن.»، اعمال ميشود.

اين چالشهاي خارجي امت را دربر گرفته و از هر سو احاطه كردهاند و از تواناييهاي آن براي ترسيم راه آينده خود بازش ميدارند؛ چالشهايي كه با اضافه شدن به آن موانع دروني پيش گفته، بزرگترين مانع در برابر وحدت امت اسلامي را تشكيل ميدهند.

آينده جهان اسلام در چارچوب وحدت و همبستگي

از مهمترين نتايج حاصل از كوششهاي وحدت در عصر حاضر در بعد عربي ـ اسلامي، توجه به ايجاد ساختارهاي سياسي نويني براي فعاليتهاي سترگ عربي ـ اسلامي است كه خود به لحاظ عمق و محتوا و جوهر، چارچوبهاي همه جانبه و خردمندانهاي براي "وحدت" ابتدا در ميان خانوادة عربي و سپس در ميان خانوادة اسلامي، بشمار ميروند.

"جامعه كشورهاي عرب" را ميتوان چارچوبي منطقهاي قلمداد كرد كه فعاليتهاي مشترك عربي در آن سامان ميگيرد؛ سمت و سوي انديشة سياسي عربي در ر استاي بكارگيري اصطلاح "فعاليت عربي مشترك"، خود مهمترين تحوّل ملموس در انديشه عربي بود.

در اينجا حتما بايد به يك نكته روش شناختي توجه داشته باشيم و آن اينكه تأسيس "جامعه كشورهاي عرب" در سال 1945م. از هفت كشور عربي كه در آن زمان مستقل بودند، بر اساس احترام به حاكميت كامل هريك از كشورهاي عضو صورت گرفت لذا آنرا نه "جامعه عربي" بلكه "جامعة كشورهاي عرب" ناميدند و اين بدان معناست كه اين سازمان منطقهاي كه در پي جنگ جهاني دوم با تصميم سران هفت كشور عربي تأسيس شد، به معناي اتحاد كشورهاي امضا كنندة منشور آن نيست بلكه دستگاهي از دستگاههاي منطقهاي است كه پس از جنگ و به منظور[سامان بخشيدن به] فعاليتهاي مشترك عربي شكل گرفته است. اين گرايش در منشور "جامعه كشورهاي عرب" كه در آن از عبارتهاي پرطمطراق يا مبهمي كه تفسير يا برداشت متفاوت و سليقهاي از آنها ميشود، خبري نيست، مورد تأكيد قرار گرفته است؛ در اين منشور نامي از "دولت كشوري" يا "دولت ملي" و يا "سرنوشت مشترك عربي" و نيز "وحدت عربي" بميان نيامده است زيرا اين واژهها و شعارها و عبارتهاي كلامي، بعدا مطرح گرديدند و داراي صبغة سياسي مذهبي يعني "ايدئولوژيك" هستند حال آنكه تأسيس "جامعه كشورهاي عرب" در چهل و شش سال پيش بر پايه واقعگرايي سياسي مستحكمي صورت گرفت.

در سطح گستردهتر نيز ميتوان "سازمان كنفرانس اسلامي" را ـ كه در سال 1972 ميلادي تأسيس شد ـ به عنوان فرم پيشرفته و همراه با زمان "وحدت امت اسلامي" در نظر گرفت. آنچه در مورد منشور اين سازمان ميتوان گفت آنست كه نامي از "دولت اسلامي" يا "دولتهاي اسلامي" در آن نيامده ولي عبارت "دولتهاي عضو" يا "دولت عضو" يا "كشورهاي اسلامي" تكرار شده است؛ همچنين در اين "منشور"، نامي از عبارت "وحدت اسلامي" نيامده است؛ اين منشور تنها براي دوبار از واژة "وحدت" در اولين فراز ديباچة خود استفاده كرده و آورده است: «... ضمن بهره گيري از ارزشهاي والاي اسلامي از جمله "وحدت" و برادري و با تأكيد بر اهميت تحكيم و تقويت پيوندهاي وحدت و همبستگي ...» و واژة "وحدت" در بند پنجم ديباچه نيز به اين صورت تكرار شده است: «تحكيم و تقويت پيوندهاي "وحدت" و همبستگي ميان خلقهاي اسلامي و كشورهاي عضو» ولي از واژة "وحدت" در ميان اهداف سازمان ذكري بميان نيامده است چه در بيان نخستين هدف آن آمده است: «تحكيم و حمايت از پيوندهاي برادري و همبستگي ...» ولي شالودهاي كه منشور "سازمان كنفرانس اسلامي" بر آن استوار گشته، "نزديكي"، "همبستگي" و "همكاري" است؛ اين دقت در گزينش واژهها و قرار دادن آنها در سياقي مشخص، بيانگر سطح بالاييا واقعگرايي سياسي در برخورد با مسئله "وحدت" ـ اعم از عربي يا اسلامي ـ است چيزي كه نشاندهندة بهره گيري از تجربههاي گذشته و بكارگيري درست نتايج بدست آمده از اقدامات و حركتهاي پيشتاز قبلي در حمايت از فعاليتهاي عربي و اسلامي سترك است.

خاتمه:

تجربههاي فشرده در عرصة سياست بينالملل ثابت كرده وحدتي كه دو يا چند كشور را گرد هم ميآورد، زاييدة عوامل متعدد با عناصر بهم پيوسته و همه جانبهاي است، همچنانكه ثابت كرده كه وحدت ـ اعم از اينكه فدرالي باشد يا كنفدرالي ـ حتما بايد بر اساس شالودة متيني از اختيارات مشخص و مورد توافق و طبق ارادة سياسي مصمم، توانا و نيرومند و در پاسخ به خواست خلقها و در راستاي برآوردن آرزوهاي آنان باشد و ديدگاه سياسي روشن و آگاهانهاي كه هدفها را به دقت مشخص كند و راههاي دستيابي به آنها را ترسيم نمايد و چشماندازهاي آينده را در نظر داشته باشد و در عين حال دگرگونيها و متغيرات زمانه و فضاي منطقهاي و بينالمللي را مدنظر قرار دهد، پي ريزي شده باشد.

نتيجهاي كه ميتوان از اين بررسي و تحليل بدست آورد آنست كه از نيرومندترين دلايل موفقيّت آن، فراهم گشتن چنين عواملي است كه ميتوانند تا حدّ "قوانين وحدت" ارتقا يابند. همچنانكه بررسيهاي عميق در تجربيات ناكام وحدت جويانه به ما نشان ميدهد كه آنها فاقد اين عوامل (قوانين) بوده يا عوامل مزبور به قدرت، استحكام و همپيوندي لازم براي ايفاي نقش خود به شكل مطلوب، نبوده است.

درسهاي دشواري كه امت عربي ـ اسلامي از تجربههاي وحدت جويانه ناكام در قرن بيستم ميلادي بدست آورد ما را بدان ميخوانند كه براي تحقق ميزان مناسبي از همبستگي و همكاري و هماهنگي و هم پيوندي در ميان خانوادة عربي و اسلامي در سطح "جامعه كشورهاي عرب" و در چارچوب "سازمان كنفرانس اسلامي"، در سياستهاي اتخاذي، از شيوههاي علمي بهره گيري كنيم؛ اين امر مستلزم ايجاد تحولاتي در اين دو سازمان منطقهاي و اصلاح آنهاست بگونهاي كه مكانيسم فعاليتهاي مشترك عربي ـ اسلامي مورد تجديدنظر قرار گيرد و متون حقوقي مورد استناد بازخواني شود تا برابر نهادة عيني "وحدت عربي" و "وحدت اسلامي" در اين زمان، كار عربي مشترك و فعاليتهاي اسلامي مشترك باشد.

ترديدي نداريم كه تحول در "جامعه كشورهاي عرب" و "سازمان كنفرانس اسلامي" با روشمندي علمي و ديدگاه باز سياسي و به گونة همه جانبهاي كه فلسفه و اهداف و ابزارها و مكانيسمهاي آنرا دربر گيرد، ميتواند در آينده به فرمول جديدي براي وحدت بويژه در ابعاد و عرصههاي مرتبط با زندگي روزمره و ملموس خلقها، منجر گردد. ترديدي نيست كه تعديل منشور "سازمان كنفرانس اسلامي" در يازدهمين نشست سران اسلامي كه سال گذشته در "داكار" برگزار شد، گام موفقي در اين راستاست ولي اين تعديل، كافي نيست و حتما بايد با تغييرات همه جانبهاي در فلسفة كار اسلامي مشترك و خاستگاهها و شيوههاي آن همراه گردد تا شكل جديد و متناسبي با وحدت امت اسلامي پيدا كند.

---

[1] ـ "دكتر عبدالعزيزبن عثمان التويجرى" (فى البناء الحضارى للعالم الاسلامى) (ساختار تمدنى جهان اسلام) ، جلد نهم ، صفحه 102 ، از انتشارات "سازمان تربيت ، علوم و فرهنگ اسلامى" (ايسسكو) ، رباط ، 2007م.

[2] ـ همان منبع ، صفحه 103.